

ولایت الهی

و حکومت اسلامی (۱)

○ محمد مؤمن قینی

چکیده

ولایت در اسلام به معنای عهده داری مسئولیت اجرای احکام الهی مرتبط با روابط افراد جامعه بایکدیگر و احکام مرتبط با اداره جامعه اسلامی است. این مسئولیت با جایگاه نبوت که تنها ابلاغ پیام الهی است متفاوت می باشد. حق ولایت و حاکمیت بر انسان ها به مقتضای حکم قطعی عقل و نقل، تنها برای خداوند است و از برخی آیات قرآن کریم به ضمیمه روایات فراوانی که ذیل آنها وارد شده است در می یابیم که خداوند، این حق را به پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) تفویض کرده است.

مباحثی که مطرح خواهد شد پیرامون ولایت الهی و حکومت اسلامی در زمان حضور معصومین (ع) و در زمان غیبت ایشان است. اگر چه مناسبت بحث اقتضا می کند که موضوع حکومت اسلامی و ولایت الهی فقط در زمان غیبت بررسی شود، اما از آنجایی که دیده شده حتی ولایت الهی ائمه معصومین (ع) نیز در کلام عده ای که خود را اهل علم می دانند انکار شده است، لازم دیدم که در ابتدا از ولایت ائمه معصومین (ع) بحث شود. از طرفی چه بسا آشنایی و یادآوری محدوده ولایت ائمه (ع) اثرات خوب و سازنده ای در فهم ولایت در زمان غیبت خواهد داشت؛ زیرا ولایت ایشان اساس حکومت اسلامی است که همانا از ارکان دین و مبانی اسلام، شمرده می شود.

پس از این که لزوم بحث از ولایت ائمه معصومین (ع) روشن شد، قبل از ورود در بحث، تذکره سه مقدمه لازم است:

مقدمه اول، بیان معنای ولایت: احکام اسلامی به سه گروه تقسیم می‌شوند:

۱. احکامی که وظایف آحاد مکلفین را معین می‌کند، که این وظایف یا در قبال خداوند است مثل عبادات، یا نسبت به دیگران است؛ مثل احکام معاملات به معنای اعم که شامل احکام پنج گانه و موضوعات اعتباری این احکام؛ مانند طهارت، نجاست، ملکیت، زوجیت و... می‌شود.

۲. احکام حدود و تعزیرات که برای مجازات مجرمان وضع شده است.

۳. احکام و اموری که برای اداره کشورهای اسلامی وضع گردیده است، مانند تقسیم کشور به نواحی و بخشهای مختلف و قراردادن فرمانداری و امیر برای آنها، تاسیس ادارات مختلف برای اداره کشور که هر یک وظایف خاصی را برعهده دارند، ایجاد مجلس قانونگذاری برای وضع قوانین لازم الاجراء برای مسئولین حکومت و تمامی افراد جامعه و انتخاب نمایندگان از سوی مردم.

مراد از ولایت آن است که اجرای این احکام سه گانه به یک شخص یا یک جمع واگذار شود که آن شخص یا جمع ولی امر است. پس ولایت امر اقتضا دارد که ولی امر، از مردم مراقبت و زمینه عمل کردن ایشان به قسم اول از احکام را فراهم کند. همچنین مجال یادگیری و آگاهی مردم به احکام را فراهم کرده و آنان را به اجرای احکام امر کند و از مخالفت با آن برحذر بدارد.

اقتضای دیگر مقام ولایت امر آن است که متصدی اجرای حدود و تعزیرات، در موارد حقوق الله و حقوق الناس و تخلفات حکومتی باشد.

مقدمه دوم: با روشن شدن معنای ولایت امر در مقدمه اول، این سؤال مطرح می‌شود که آیا شارع مقدس به هیچ وجه در امر ولایت و حکومت دخالت نکرده است، یا این که به تبع ورود مردم در امر ولایت و حکومت متعرض آن شده است، به این معنی که وقتی مردم نماینده‌ای را از میان خود انتخاب کردند اداره جامعه و روابط اجتماعی خود را - به طور

کلی تمامی مواردی را که در بیان معنای ولایت مطرح کردیم - به او تفویض کردند، شارع مقدس این نیابت و وکالت را امضا می کند، یا این که دخالت شریعت در مسئله ولایت امر بیشتر از این است و شارع، مسئله ولایت امر مسلمین را از امور اصلی و از ارکان احکام اسلام قرار داده است؟

برای پاسخ به هر یک از احتمالاتی مهم سه گانه، باید به ادله معتبر رجوع کرد و مقصود اساسی ما در این نوشتار همین است.

مقدمه سوم: با تدبّر در معنای ولایت درمی یابیم که امر ولایت، در واقع همان امامت امت اسلامی است و فقط بیان احکام الهی نیست. قابل تصور است که انسانی از طرف خداوند به عنوان پیامبر به سوی مردم فرستاده شود تا احکام خداوند را برایشان بیان کند و تبعیت مردم از آن احکام هم واجب باشد، اما وظیفه این پیامبر محدود به ابلاغ احکام الهی باشد و هیچ گونه مسئولیتی نسبت به امامت و ولایت مردم نداشته باشد و شاید امر امامت و ولایت، به کمالات و شایستگی های خاصی نیاز دارد. با دقت در معانی امامت و نبوت در می یابیم که نسبت بین این دو معنی، عموم و خصوص من وجه است، چه بسا پیامبری مانند حضرت ابراهیم (ع) و پیامبر مکرم اسلام (ص)، امام و ولی امر امت نیز باشند و چه بسا انسانی که پیامبر باشد ولی امام نباشد؛ مانند لوط و بسیاری از انبیای الهی (ع). در مواردی هم ممکن است کسانی دارای مقام امامت و ولایت امر باشند ولی به مرتبه نبوت نرسیده باشند، مانند ائمه معصومین (ع).

برای تبیین بیشتر موضوع، بعضی از اخباری را که در این باره آمده است، متذکر می شویم:

در کتاب کافی روایتی از هشام بن سالم - که اعتبار سند آن نیز بعید نیست - از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمودند:

الانبياء والمرسلون على اربع طبقات: فنبى منبأني نفسه لا يمدو غيرها، ونبى يرى في النوم ويسمع الصوت ولا يعاينه في اليقظة ولم يبعث إلى أحد و عليه امام مثل ما كان ابراهيم على لوط (ع)، ونبى يرى في منامه ويسمع الصوت ويعاين

الملك و قد ارسل إلى طائفة قلوبا أو كثروا كيونس، قال الله ليونس: (وأرسلناه إلى مائة ألف أو يزيدون) قال: يزيدون ثلاثين ألفاً، وعليه امام، والذي يرى في نومه و يسمع الصوت و يعاين في اليقظة و هو امام مثل اولى العزم، و قد كان إبراهيم نبياً و ليس بإمام حتى قال الله: (إني جاعلك للناس إماماً، قال: و من ذريتي) فقال الله: (لا ينال عهدى الظالمين) من عبد صنماً أو وثناً لا يكون إماماً؛^۱

امام صادق(ع) فرمود: پیامبران و رسولان الهی چهار طبقه هستند:

۱. پیامبری که تنها برای خود، پیامبر است و وظایف شخص خود را از خدا دریافت می کند و به دیگران کاری ندارد.

۲. پیامبری که در خواب می بیند و صدا را می شنود ولی فرشته او را در بیداری نمی بیند و برای احدی مبعوث نشده و خود رهبر و امام دارد همانگونه که حضرت ابراهیم، امام حضرت لوط بود.

۳. پیغمبری که در خواب می بیند و صدا را می شنود و فرشته را با چشم می بیند و برای گروهی - کم باشند یا زیاد - مبعوث شده است؛ مانند یونس(ع) که خداوند در باره او فرمود: «ما او را برای صد هزار، بلکه بیشتر فرستادیم»، و برای او امامی بود.

۴. پیغمبری که هم در خواب می بیند و هم صدا را می شنود و هم در بیداری فرشته را با چشم می بیند و او امام است؛ مانند: پیامبران اولوا العزم. ابراهیم مدتی پیامبر بود ولی امام نبود تا این که خدا فرمود: «به راستی من تو را امام قرار دادم، عرض کرد: از نسل من هم؟ خداوند فرمود: عهد من به مردم ستمکار نخواهد رسید»، یعنی هر کس بتی پرستیده باشد امام نمی شود.

در کتاب کافی از جابر بن یزید جعفی از امام باقر(ع) روایتی نقل شده است که

فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ أَخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا، وَ

۱. الكافي، باب طبقات الانبياء و الرسل و الائمة، ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۱.

اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَاتَّخَذَهُ خَلِيلًا، قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا، فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ - وَ قَبْضُ يَدِهِ - قَالَ لَهُ: يَا إِبْرَاهِيمَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَمِنْ عَظَمَتِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ (ع) قَالَ: يَا رَبِّ وَمَنْ ذُرِّيَّتِي، قَالَ: لَا يَتَّأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۲؛

جابر می گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: به راستی خداوند ابراهیم را به بندگی خود پذیرفت پیش از آنکه او را پیغمبر خود کند و پیامبرش گردانید پیش از آن که او را رسول خود کند و به رسالتش برگزید پیش از آن که او را خلیل خودش بگیرد و خلیل خودش قرارداد پیش از آنکه امامش کند، و چون همه این مقامات را برای او جمع کرد و دست او را گرفت به او فرمود: «ای ابراهیم من تو را برای مردم امام قرار دادم» و آن قدر این مقام به نظر ابراهیم بزرگ آمد که عرض کرد: «پروردگارا، از نسل من هم امام خواهند بود؟ خداوند فرمود: عهد من به ستمکاران نمی رسد».

روایت دیگری نیز در کتاب کافی از زید شحام از امام صادق (ع) نقل شده که مانند حدیث قبلی است، جز این که در آخر آن، عبارت «لَا يَكُونُ السَّفِيهَ إِمَامَ التَّقِيِّ»^۳ اضافه شده است؛ یعنی شخص سفیه امام شخص پرهیز کار و متقی نمی شود. امام رضا (ع) در روایت عبدالعزیز بن مسلم تصریح کرده اند:

إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْخَلَّةَ مَرْتَبَةَ ثَالِثَةَ، وَ فَضِيلَةَ شَرْفِهِ بِهَا وَ أَشَارِبَهَا ذَكَرَهُ، فَقَالَ: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) ...^۴؛
 خداوند، امامت را بعد از نبوت و خلّت - دوستی - را در مرتبه سوم به ابراهیم خلیل عطا کرد. امامت، فضیلتی بود که خداوند ابراهیم را به آن شرافت بخشید و در قرآن به آن اشاره کرد: «من تو را برای مردم امام قرار دادم» ...

۲. همان، ح ۴.

۳. همان، حدیث ۲.

۴. کافی، باب نادر جامع فی فضل الإمام و صفاته، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۱.

هیچ منافاتی میان این اخبار وجود ندارد و همه آنها به صورت صریح دلالت دارند که مقام امامت، فوق مقام نبوت و رسالت است و چه بسا پیامبری که از طرف خداوند، امامی برای او تعیین شده است؛ مانند لوط و یونس که حضرت ابراهیم(ع) امام آنان بود.

با این مقدمات، دیگر جای شکی باقی نمی ماند که آنچه از بسیاری از ادله معتبر استفاده می شود آن است که شارع مقدس از همان ابتدا در امر ولایت امت اسلامی مداخله کرده و حضرت رسول اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) را برای اداره امر جامعه اسلامی منصوب کرده است.

قبل از بیان ادله، باید نکته ای اساسی را تذکر بدهیم و آن اینکه مفاد ادله عقلی قطعی و ادله واضح شرعی آن است که امر و نهی و جعل و ظایف بر بندگان، حق مطلق خداوند متعال است.

ادله قطعی عقلی: از آنجا که خداوند تبارک و تعالی، واجب الوجود است و محال است که شریکی داشته باشد. همان گونه که ادله توحید بر آن دلالت می کند. پس تمامی واقعیات عالم در اصل وجود و بقا و رشد و نمویشان به او وابسته هستند. به عنوان مثال انسان در همان ابتدای وجودش، از نطفه و علقه و حالت جنین در رحم و ... وابسته به اوست. پدر و مادر او و تمام آنچه وجود والدینش به آنها وابسته است و همه اغذیه و مواد هوا و هر آنچه در اصل وجود و بقاء و نمویشان از آن استفاده می کنند، همگی متقوم به خدای متعال است. پس مواد و سایر آنچه انسان به آنها احتیاج دارد و قوایی که به واسطه آنها رشد کند و تمام افعال و حرکات شخص، همگی از نظر وجود، متقوم به خداوند و معلول او هستند. اگر چه در این بین، علل طولی دیگری نیز وجود دارد که آنها هم با تمام افعال و معلولاتشان وابسته به پروردگا و در اصل، معلولات او می باشند.

پس جمیع اشیا و اشخاص، که انسان هم جزو آنها است، به معنای واقعی، ملک خداوند متعال هستند و ملکیت خداوند برای این امور از نوع ملکیت های اعتباری نیست که بین اشیا و مالکان آن وجود دارد. لازمه این ملکیت حقیقی از نظر عقل، آن است که اداره تمام مخلوقاتی که همه شئون خود را از خداوند گرفته اند و در حقیقت متعلق به او هستند،

به دست او باشد و بر این اساس خداوند حقّ جعل و ظایف و هر آنچه را که اراده کند، نسبت به تمامی افراد صاحب عقل و شعور خواهد داشت، همانطور که می تواند حقّ ولایت و حکومت را بر تمامی یا بعضی از افراد، به هر شخصی که بخواهد اعطا کند و از آنجایی که صفت خالقیت و علّیت تام و نامحدود خداوند، در هیچ موجود دیگری یافت نمی شود، پس حقّ ولایت هم فقط مختص اوست که مالک حقیقی عالم و همه اشیا آن است.

ادله شرعی: قرآن کریم نیز همین مفاد را به دو وجه بیان کرده است:

وجه اول: عین همان بیان عقلی است؛ به این صورت که در قرآن، آیات فراوانی بر

اینکه تمامی اشیا عالم، مخلوق خداوند متعال هستند، دلالت می کنند؛ مانند:

قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ^۵؛

بگو تنها خداوند خالق همه اشیا می باشد و او یگانه ای است که عالم، مقهور

اراده اوست.

و نیز:

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ^۶؛

خداوند آفریننده همه اشیا است و او بر هر چیز نگهبانست.

در این دو آیه شریفه خداوند، خلق همه اشیا را به خود نسبت داده است.

تا اینجا پیرامون اصل ایجاد اشیا توسط خداوند بود، اما در آیه ای دیگر آمده است:

«قُلْ أَغْنِي اللَّهُ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ^۷» و در قرآن بسیار تکرار شده که خداوند، ربّ

العالمین است و ربّ - چنانکه در مفردات راغب آمده - در اصل به معنای تربیت می باشد.

بنابراین، ربّ به معنای مصدری - همان تربیت کردن و رشد دادن و متکفل شدن

۵. رعد، آیه ۱۶.

۶. زمر، آیه ۶۶.

۷. انعام، آیه ۱۶۴، بگو: آیا من کسی غیر از خدا را به ربوبیت برگزینم در صورتی که خدا، ربّ همه

موجودات است؟».

مصلحت موجودات در بقایشان است و بدون شک این گونه آیات دلالت واضحی بر تعلق تمام اشیای عالم در بقای خود به خداوند متعال دارند. ظاهراً همین معنای مذکور، مراد از «وکیل بودن بر همه اشیا» در آیه دوم می باشد، یعنی خداوند متعال حافظ همه اشیا است.^۸

حاصل دو دسته از آیات آن است که خداوند متعال، خالق جمیع اشیا و اعطا کننده وجود به همه موجودات است و از طرف دیگر خداوند مربی همه اشیا است و بقای همه چیز وابسته به اوست. لازمه این تعلق حقیقی، آن است که همه اشیا ملک حقیقی خداوند عالم باشند. در بسیاری از آیات قرآن کریم به این ملازمه تصریح شده است؛ از جمله:

۸. (کافی، باب تاویل الصمد، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۲؛ التوحید، ص ۹۳، ح ۹). اخبار زیادی نیز وارد شده است که همه اشیا، مخلوق خداوند متعال هستند؛ از آن جمله: صحیحۀ زراره که گفته است: از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:

همانا خداوند، از خلق خویش تهی و خلق او هم از وی تهی هستند و هر آنچه که بر آن نام «شیء» صدق می کند، به غیر از خداوند متعال مخلوق می باشد و خداوند خالق تمامی اشیای عالم است. مبارك است خداوندی که چیزی شبیه او نیست و او شنوا و بیناست.

مرفوعه ابی المغرا و خیر خیشمه(کافی، ج ۱، ص ۸۲ و ۸۳، ح ۳ و ۴ و ۵؛ التوحید، ص ۱۰۵ و ۱۰۶، ح ۳ و ۴ و ۵) نیز مانند این حدیث است و روایات در این معنی بسیار است که به حدّ تواتر می رسد.

در صحیح جابربن یزید جعفی آمده که از امام باقر(ع) شنیدم که در باره توحید صحبت می کردند و می فرمودند:

به راستی خداوندی که اسمایش مبارك است و با آنها وی را می خوانند و در علو ذاتش برتر است، یگانه است و در یگانگی و تنهایی، او یگانه است، توحید خود را در خلقش جاری ساخت، اوست یگانه و صمد و قدّوس، همه اشیا، او را پرستش می کنند و به او نیازمندند و دانش و علم او بر همه چیز احاطه دارد. (کافی، باب تاویل الصمد، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۲؛ التوحید، ص ۹۳، ح ۹).

در کتاب العین خلیل آمده است:

حسن گفته است: صمد کسی است که همه چیز به او نیازمندند و به هیچ کس دیگری غیر از او اعتنا نمی شود، پس بنا بر این معنی، همانا صمود تمامی اشیا به خداوند متعال، احتیاج و تعلق اشیا در بقایشان به اوست همان گونه که معنای رب اقتضا می کرد، پس مقتضای روایات همان چیزی است که دو دسته از آیات اقتضا می کند.

«إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ يَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبِلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ»^۹، و «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»^{۱۰}

و نیز:

«وَكُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَه قَانُونٌ»^{۱۱}.

در آیه اوّل حکم کرده است که تمامی اشیا برای خداوند است و حرف لام در کلمه «له» ظاهر در ملکیت است و گفته شده که ملکیت خداوند متعال، ملکیت حقیقی است و از ملکیت های اعتباری بین افراد، مثل ملکیت شخص نسبت به اموالش نیست و ظاهر «ما فی السموات»، همان گونه که اطلاق کلمه «ما» اقتضا می کند، همه اشیا حقیقی موجود در عوالمی است که بر زمین احاطه دارند، اعم از عاقل و غیر عاقل. مراد از کلمه «من» که در آیه آخر آمده همه اشخاص صاحب عقل و شعور است. پس از آیات سه گانه فهمیده می شود که هر شیء موجود با شعور و یا بی شعور، چه در زمین و چه در عوالم محیط بر آن، همگی ملک خداوند متعال هستند و این همان لازمه معنای خالقیت و ربوبیت عامه پروردگار است که در آیات گذشته به آن اشاره شد.

خلاصه کلام این که، آنچه از این آیات و آیات مشابه آنها به دست می آید این است که همه اشیا و اشخاص ملک حقیقی خداوند هستند و از آنجا که همه حقیقت آنها ملک خداست، پس ممکن نیست ملک غیر خدا باشند؛ زیرا اجتماع دو ملکیت بر شیء واحد جایز نیست. بنابراین، همه چیز فقط ملک طلق خداوند است و اشاره کردیم که لازمه این مالکیت انحصاری آن است که پروردگار حقّ وضع و جعل هر گونه وظیفه ای را که اراده کند، بر مخلوقات خود خواهد داشت.

۹. نمل، آیه ۹۱، همانا من مامورم که فقط خدای این شهر را که آن را بیت الحرام قرار داده است پرستش کنم و آن خدا، مالک همه چیز عالم است.

۱۰. آل عمران، آیه ۱۰۹، هر چه در آسمانها و زمین است ملک خداست و بازگشت همه کارها به سوی اوست.

۱۱. روم، آیه ۲۶، هر کس در آسمان و زمین است همه بنده او و با کمال خضوع و خشوع مطیع فرمان وی هستند.

به این ملازمه و نیز به مضمون مطالب استفاده شده از آیات گذشته، در این دو آیه قرآن تصریح شده است:

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ؛^{۱۲}

اوست پدید آورنده آسمان و زمین و چگونه برای او فرزندی خواهد بود در حالی که او را همسری نیست و او همه اشیا را آفرید و به همه امور عالم داناست. این است وصف پروردگاریکتای شما که جز او هیچ خدایی نیست و آفریننده هر چیزی، اوست پس او را پرستش کنید که نگهبان همه موجودات است.

در این دو آیه به خالقیت خداوند نسبت به تمامی اشیای عالم تصریح شده و در آیه دوم به صراحت، خداوند را وکیل؛ یعنی حافظ همه اشیا قرار داده است. در گذشته اشاره شد که حفاظت خداوند نسبت به اشیا، همان تربیت و تکفل مصلحت آنها در بقایشان می باشد. سپس در آیه دوم با کلمه «فَاعْبُدُوهُ» امر به عبادتش را فرع بر خالقیت خود نسبت به تمام اشیا قرار داده است. از آنجا که خالقیت خداوند نسبت به همه اشیا ملازم با مالکیت عامه او بر همه اشیا است گویا خداوند معبودیت خود را فرع مالکیتش بر انسانها و همه اشیا قرار داده است. در نتیجه آنچه از این آیات استفاده می شود تأیید و تأکید بر مفاد این برهان عقلی است که همانا خداوند مالک اشیا و اشخاص است و حقّ جعل هر گونه وظیفه ای را برای آنها دارد و فقط او حق دارد کسی را برای اداره جامعه مسلمین تعیین کند.

وجه دوم: در قرآن کریم آیات متعددی آمده که حقّ جعل وظیفه بر مردم را منحصر به خداوند دانسته است؛ مانند:

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ الْأَتَّعِبُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمَ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^{۱۳}؛

۱۲. انعام، آیه ۱۰۱ و ۱۰۲.

۱۳. یوسف، آیه ۴۰.

آنچه غیر از خدا می پرستند الفاظ بی حقیقت و بی معنایی است که شما و پدرانتان ساخته اید و خدا هیچ نشانه الهیت در آن خدایان باطل ننهاده است. تنها حکمفرمای عالم خداست و امر فرموده که جز او کسی را نپرستید. آیین محکم این است ولی بیشتر مردم نمی دانند.

اگر چه مضمون آیه، حکایت از آن چیزی است که یوسف پیامبر (علی نبینا و آله و علیه السلام) به همبندانش در زندان گفته است، ولی شکی نیست که از حکمت‌ها و معارف الهی است که قرآن کریم آن را بیان کرده و حکایت آن برای تذکر انسان‌ها و هدایت هدایت شدگان است. در این آیه با جمله «إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» تصریح شده که حقّ جعل حکم، منحصر در خداوند متعال است و هیچ کس غیر از خداوند چنین حقی ندارد. همه قوانین و وظایف و اوامر جعل شده برای بندگان، از مصادیق حکم هستند و آیه شریفه یکی از مصادیق حکم را امر خداوند به مردم که کسی جز او را نپرستند - عدم پرستش خود را در قسمت «أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» بر شمرده است. این آیه دلالت واضح بلکه صریحی دارد بر این که حقّ جعل هر وظیفه‌ای بر بندگان فقط مختص به خداوند متعال است.

اشکال: بنابر آنچه از کتابهای لغت استفاده می شود حکم، رأی محکمی است که برای پایان دادن به نزاع و مخاصمه از طرف قاضی صادر می شود و مخصوص باب قضا است و عنوان عامی نیست که تمامی قوانین را در برگیرد. در کتاب مفردات راغب چنین آمده است:

حکم به یک شیء، آن است که در مورد آن قضاوت کنی که این گونه است و یا

این گونه نیست، چه این حکم تو نسبت به دیگران الزام آور باشد و چه نباشد.

همان طور که مشاهد می شود در معنای حکم مفهوم، قضا گنجانده شده است که مختص به موارد تنازع و تخاصم و طرح دعوی نزد قاضی می باشد، بلکه این خصوصیت حکم در بیشتر موارد استعمال آن در قرآن کریم به وضوح لحاظ گردیده است؛ مثل این آیه:

و ما اختلفتم فيه من شيء فحكمه إلى الله^{۱۴}؛

و آنچه را در آن اختلاف و نزاع کردید حکم آن به خدا باز می گردد.

و نیز:

انت لحکم بین عبادک فی ما کانوا فیہ یختلفون؛^{۱۵}

تو خود میان بندگان در آنچه اختلاف دارند، حکم فرما.

بعید نیست گفته شود مفهوم حکم به جایی اختصاص دارد که اختلافی بروز کرده و صدور و انشای حکم در جهت حلّ و فصل آن اختلاف می باشد، حدّ اقل احتمال اعتبار این اختصاص در معنای حکم وجود دارد. پس نمی توان به اطلاق معنای حکم برای شمول آن نسبت به تمام قوانین و وظایف، استدلال کرد.

جواب: نهایت چیزی که از سخن اهل لغت و آیاتی که به آنها اشاره شد به دست می آید آن است که حکم، به عنوان رأیی متین در موارد اختلاف آراء و یا در موردی که گمان اختلاف وجود دارد کاربرد دارد و روشن است که وظایف و قوانین، محل اختلاف و تشکّل آراء هستند و وضع قوانین و اظهار نظر در مورد آنها نیز از مصادیق حکم کردن در موارد اختلافی می باشد. همین آیه شریفه شاهدی واضح بر صدق حکم در موارد اختلاف است؛ همان طور که اشاره شد امر به عدم پرستش غیر از خداوند - امر آن لا تعبدوا إلاّ یّاهُ - یکی از مصادیق حکم است و مفاد همین امر نیز مورد اختلاف آراء بوده است؛ چرا که مشرکان، اسمهای بی حقیقتی را که خود و پدرانشان ساخته بودند، پرستش می کردند.

به طور کلی باید گفت که در شمول مفهوم حکم نسبت به وظایف و قوانین جعل شده، هیچ شبهه ای نیست. واضح است که قراردادن شخصی در جایگاه ولی امر مردم و نصب او به عنوان مسئول اداره امر کشور، امری نیست که مورد قبول همه افراد باشد، پس از مصادیق حکمی است که آیه شریفه، حقّ جعل و وضع آن را به دست خداوند متعال داده است. این مطلب به صورت صریح، در آیات زیادی از قرآن کریم آمده است؛ از جمله آنجا که از یعقوب نبی حکایت می کند:

و ما اغنی عنکم من الله من شیءٍ إنّ الحکمُ إلاّ لله؛^{۱۶}

۱۵. الزمر، آیه ۴۶.

۱۶. یوسف، آیه ۶۷.

نمی توانم حادثه ای را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم، حکم و فرمان تنها برای خداست.

چه بسا این آیه نسبت به حکم خداوند در امور تکوینی هم عمومیت داشته باشد، بلکه کبرای کلی مذکور در آیه، شامل احکام وضعی قانونی و احکام تکوینی خواهد بود. در آیه دیگر که می فرماید:

ما عندي ما تستعجلون به إن الحكم إلا لله؛^{۱۷}

آنچه شما در باره آن عجله دارید به دست من نیست، حکم و فرمان تنها برای خداست.

پس به دلیل عقلی قطعی و نقلی معتبر، روشن شد که حقّ جعل هر گونه حکم و وظیفه ای و از جمله حقّ جعل ولایت امر و حکومت یک نفر بر مردم، منحصر به خداوند متعال است و برای هیچ کس چنین حقی وجود ندارد، مگر این که از طرف خداوند حقّ نصب به او تفویض شده باشد.

این همان نکته اساسی بود که طرح آن را در آغاز بحث لازم دانستیم و بعد از آن وارد بحث اثبات ولایت ائمه معصومین (ع) خواهیم شد.

ولایت پیامبر و ائمه

با کتاب و سنت و ضرورت مذهب می توان بر ولایت نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) بر امت اسلامی و نصب ایشان به عنوان اولیای جامعه اسلامی از طرف خداوند استدلال کرد.

استدلال به آیات: آیاتی که به آنها استدلال می شود به دو دسته تقسیم می شوند: اوّل: آیاتی که با انضمام و اضافه شدن تفاسیر موجود در روایات معتبر، بر ولایت رسول اکرم و همه ائمه معصومین دلالت می کنند. دوم آیاتی که مفاد آنها اثبات ولایت رسول الله و یا بعض خاص از ائمه (ع) است ولی با اضافه شدن ادله تساوی ایشان در مناصب الهی،

ولایت برای همه معصومین (ع) اثبات می شود.

دسته اول از آیات:

آیه اول:

إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ
رَاكِعُونَ؛^{۱۸}

ولی امر و سرپرست شما، تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز به پا داشته و در حال رکوع به فقیر زکات می دهند.

آیه شریفه بر این دلالت می کند که خداوند متعال و رسول خدا و کسانی که ایمان آورده اند، ولی مسلمین، هستند و ایمان آورندگان، به کسانی اطلاق شده که نماز را برپا می دارند و در حالی که در رکوع هستند زکات می دهند. استدلال به آیه هنگامی تمام می شود که دو مسئله ثابت شود: اول: این که از ولایت مذکور در آیه، ولایت بر اداره امور امت و حکومت اسلامی اراده شده باشد. دوم: اینکه مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی کسانی که ایمان آورده اند، خصوصاً ائمه معصومین (ع) باشد.

نسبت به مسئله اول باید گفت که در مورد کلمه ولایت و خصوصاً لفظ ولی معانی مختلفی ذکر شده است؛ از جمله این که شخص، قیّم امری باشد و یا قیّم بر امر شخص دیگری باشد که اداره امور آن شخص به او واگذار شده است. در مصباح المنیر آمده است: ولی بر وزن فعیل به معنای فاعل است و از «ولی» گرفته شده است؛ یعنی به کاری قیام کرد. یکی از موارد استعمال آن «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» است که جمع آن اولیا می باشد.

ابن فارس گفته است: هر کس که به امر دیگری قیام کند، ولی او می باشد و کلمه ولی بر معانی دیگری نیز اطلاق می شود، مثل: یاری کننده، نگهبان نسب، دوست. در نهایت ابن اثیر گفته شده است:

در اسمای خداوند متعال، ولی به معنای ناصر می باشد و گفته شده: به معنای



۲۶
سال ۱۲
شماره ۴۷

متولی امور عالم و خلایق است ... هرکسی که برای امری قیام کند مولا و ولی آن
امر خواهد بود.

در مفردات راغب آمده است:

ولایت، نصرت است. همچنین ولایت به معنای به دست گرفتن امر است و
گفته شده: ولایت و ولایت مانند دلالت و دلالت است و حقیقت معنای
ولایت، متولی شدن شخص برای اداره امری است.

در اقرب الموارد آمده است:

ولی الشيء و علیه ولایة و ولایة، مالک امر آن شیء شد و قیام به آن کرد ... و
ولی فلاناً و ولی علیه؛ او را یاری کرد و ولی فلاناً ولایة، او را دوست داشت و به
او محبت کرد و ولی البلد؛ یعنی بر آن مسلط شد ... ولی بر وزن غنی ... یعنی
محبت و دوست و یاری کننده.

از کلمات علمای لغت فهمیده می شود که ولایت به معنای قیام به امر شخص یا شیء
است که همان تولی امور و تصدی آن می باشد. «ولی» به معنای متولی امور، معنای
شایعی برای این لفظ است و بعید نیست که همین معنی، مراد از ولی در این آیه شریفه
باشد:

اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ
الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ۗ ۱۹ .

اراده این معنی از لفظ ولی، به قرینه آن است که اخراج مؤمنین از ظلمات به سوی نور
و اخراج کافران از نور به سوی ظلمات، به ولی و اولیا نسبت داده شده است و این معنا
فقط با تولی امور آنها سازگار است، ولی در اینجا همان فاعل اخراج کننده است. اگر ولی
در اینجا به معنای ناصر باشد، نصرت و یاری چیزی بیشتر از کمک به شخص منصور (یاری

۱۹. خداوند سرپرست اهل ایمان است و آنان را از تاریکیهای جهان بیرون آورده و به عالم نور می برد و
آنان که راه کفر را برگزیدند، سرپرست آنان شیطان رهن، است و آنان را از عالم نور به تاریکیهای
گمراهی درافکند. بقره، آیه ۲۵۷.

شده) را نمی‌رساند، خود منصور، اقدام کننده است و ناصر فقط او را در اقدام یاری کرده است. همچنین، واضح است که ولایت در اینجا به معنای محبت نیامده است.

در آیه ای که به صورت حکایت از حضرت یوسف آمده نیز ولایت به همین معناست:

انت وليي في الدنيا والآخرة توفني مسلماً والحقني بالصالحين^{۲۰}؛

تو ولی من در دنیا و آخرت هستی. مرا به تسلیم و رضای خود بمیران و با صالحان محشور فرما.

استدعای حضرت یوسف از خداوند از آن جهت که خداوند ولی او است با ولی به معنای متولی امر تناسب دارد که می‌میراند و او را به صالحین ملحق می‌کند.

در آیات دیگری نیز لفظ «ولی» به همین معنا آمده است.^{۲۱}

سخن آخر این که اراده معنای تکفل و تولی امور، از ماده «ولایت» و از لفظ «ولی»، بسیار شایع است، جز این که در برداشت معنای مذکور از لفظ «ولی» در آیه، اشکالاتی شده است که به کمک روایات می‌توان آنها را برطرف کرد؛ مثلاً دلالت آیه شریفه بر ولایت خداوند متعال و رسول اکرم (ص) واضح است، اما این که منظور از عبارت: «و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون» خصوص امیرالمؤمنین (ع) و سایر ائمه معصومین (ع) باشد، به خودی خود، امری واضح نیست. بنابراین، برای توضیح هر دو مسئله باید به اخبار مراجعه کنیم. اخباری که ما به آنها دست یافتیم به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی متکفل بیان هر دو امر می‌باشند و گروهی فقط امر دوم را بیان کرده‌اند. روایات گروه اول:

۱. صحیحة زرارة و الفضیل بن یسار و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم و برید بن معاویة و زیاد بن منذر ابی الجارود عن ابی جعفر (ع) إذ قال: أمر الله عز وجل رسولہ بولاية علي و انزل عليه «إنما وليکم الله و رسولہ و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة» و فرض ولاية أولي الأمر، فلم يدروا ماهي؟ فامر

۲۰. یوسف، آیه ۱۰۱.

۲۱. اعراف، آیه ۱۹۶-۱۹۸.

الله محمداً (ص) ان يفسر لهم الولاية كما فسّر لهم الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج . فلما اتاه ذلك من الله ضاق بذلك صدر رسول الله (ص) و تخوف ان يرتدوا عن دينهم و ان يكذبوه ، فضاقت صدره و راجع ربه عزّ وجلّ ، فاوحى الله عزّ وجلّ اليه «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس» فصدع بأمر الله تعالى ذكره فقام بولاية عليّ (ع) يوم غدیر خمّ فنادى : الصلاة جامعة و أمر الناس ان يبلغ الشاهد الغائب . قال عمر بن أذينة : قالوا جميعاً غير أبي الجارود . و قال ابو جعفر (ع) : و كانت الفريضة تنزل بعد الفريضة الأخرى و كانت الولاية آخر الفرائض ، فانزل الله عزّ وجلّ «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي» قال ابو جعفر (ع) : يقول الله عزّ وجلّ لا تنزل عليكم بعد هذه فريضة قد اكملت لكم الفرائض ٢٢ ؛

امام باقر (ع) فرمود : خداوند عزّ وجلّ به رسول خود در مورد ولایت علی (ع) دستور داد و این آیه را نازل کرد : «ولی شما، خدا و رسولش و آنان که ایمان آوردند و نماز را بر پا داشتند و زکات را در حال رکوع پرداختند، هستند» و خدا ولایت اولو الامر را واجب کرد و آنان نمی دانستند اولو الامر چیست؟ خدا به محمد (ص) دستور داد برای ایشان ولایت را تفسیر کند، چنانچه نماز و زکات و روزه و حج را شرح کرده بود. چون این فرمان از طرف خداوند برای حضرت آمد، سینه اش تنگ شد و ترسید که مردم از دین خدا برگردند و او را تکذیب کنند، دل تنگ شد و به خداوند عزّ وجلّ رجوع کرد. خدا به او وحی کرد : «ای رسول من آنچه را از طرف پروردگارت به تو نازل شده ابلاغ کن و اگر آن را انجام ندهی تبلیغ رسالت او را نکرده ای و خداوند تو را از مردم حفظ خواهد کرد». پیغمبر، در روز غدیر خمّ امر خداوند به ولایت علی (ع) را اعلام کرد. مردم را برای نماز جماعت فراخواند و به آنها امر کرد که شاهدان به غایبان برسانند . - عمر بن اذینه گفته است که : همه جز ابی الجارود گفتند . امام

باقر(ع) فرمود: هر فریضه پس از فریضه دیگر نازل شد و ولایت، آخرین فریضه بود و خداوند عزّوجلّ در باره آن، این آیه را نازل کرد: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم». امام(ع) فرمود: خداوند عزّوجلّ می فرماید: دیگر بعد از این بر شما فریضه ای نازل نمی کنم، من فریضه شما را کامل کردم.

همانطور که مشاهده می شود صحیحه صراحت دارد در این که مراد خداوند متعال از «ولایت» که در آیه شریفه آمده، همان ولایتی است که حضرت رسول اکرم(ص) برای اعلام آن در روز غدیر خم قیام کرده بود. واضح است که این ولایت، همان تعهد نسبت به امور امت اسلامی و تکفل اداره حکومت اسلامی است. از طرفی این سخن امام(ع): «و فرض ولایة اولی الامر» که بعد از ذکر آیه آمده است، شاهد واضحی است بر این که مراد از «الذین آمنوا» همه ائمه معصومین(ع) هستند، علاوه بر اینکه دلالت صریح آیه بر ولایت امیر المؤمنین(ع) نیز کاملاً آشکار است. این صحیحه دلیل معتبر و کافی برای اثبات هر دو امر مورد بحث می باشد.

۲. معتبر حسین بن ابی العلاء

قال: ذكرت لابي عبد الله(ع) قولنا في الاوصياء ان طاعتهم مفروضة، قال: فقال: نعم، هم الذين قال الله تعالى: «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم» وهم الذين قال الله عز وجل: «انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا»^{۲۳}؛ حسین بن ابی العلاء می گوید: برای امام صادق(ع) متذکر شدم که عقیده ما نسبت به اوصیا آن است که اطاعت آنها واجب شده است، آنگاه حضرت فرمود: آری، ایشان همان کسانی هستند که خدای تعالی در باره آنان فرموده است: «خدا و رسول خدا و صاحبان امر خودتان را اطاعت کنید» و باز فرموده است: «همانا ولی شما، خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند، می باشند».

کلینی این حدیث را با سند دیگری که قاسم بن محمد الجوهری در آن است نیز نقل

کرده است و همچنین در اختصاص شیخ مفید (قدس سره) هم نقل شده است. ۲۴

کلمه «نعم» در تایید کلماتی که راوی به امام صادق (ع) عرضه کرده بود دلیل واضحی است بر این که اطاعت از اوصیا - که همان ائمه معصومین (ع) می باشند - واجب و مفروض است و بدون شک اطلاق وجوب اطاعت ائمه معصومین (ع)، شامل کلیه اوامر و نواهی آنان در همه زمینه های مربوط به امور امت اسلامی می باشد. تخصیص اطلاق وجوب اطاعت، به اوامری که برای بیان احکام الهی صادر شده، خلاف ظاهر است و در واقع این اوامر، اوامر ائمه (ع) نبوده، بلکه اوامر خداوند متعال است که ائمه، رساننده آن ها به بندگان هستند. اوامر ائمه (ع) در اصل همان اوامری است که در جهت رعایت مصالح امت اسلام، صادر کرده اند.

پس با این توضیحات روشن شد که وجوب اطاعت از این اوامر و تطبیق آیه مورد بحث بر آنها در روایت مذکور، دلیل واضحی است که منظور از «ولایت»، تعهد و تکفل اداره امور امت اسلامی است و این همان امر اول است. همانطور که اثبات وجوب اطاعت از اوامر همه اوصیا و تطبیق آیه شریفه بر آن، دلیل واضحی است بر این که مراد از: «الذین آمنوا منکم» در آیه، همه ائمه معصومین (ع) می باشد و این همان امر دوم است.

۳. مرسله عیاشی از ابن یعفور، قال: قلت لابی عبدالله (ع): اعرض علیک دینی الذی ادین الله به؟ قال: هاتنه، قلت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و اقربما جاء به من عند الله، قال: ثم وصفت له الائمة حتى انتهت إلى ابي جعفر (ع) قلت: و اقول فیک ما اقول فیهم، فقال: انها ک ان تذهب باسمی فی الناس. قال ابان: قال ابن ابي یعفور: قلت له مع الکلام الاول و ازعم انهم الذین قال الله فی القرآن: «اطيعوا الله و الرسول و اولی الامر منکم»، قال ابو عبدالله (ع): والآية الأخری فاقرأ، قال: قلت: جعلت فداک و ای آیه؟ قال: «إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون» ۲۵؛

۲۴. همان، ص ۱۸۹، ح ۱۶؛ الاختصاص، باب ان طاعة الاوصیاء مفترضة، ص ۲۷۷.

۲۵. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۲۷؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۸۲، ح ۱۴.

ابن ابی یعفور می گوید: به امام صادق(ع) گفتم: دینی که با آن خدا را اطاعت می کنم به شما عرضه بکنم؟ فرمود: بگو، گفتم: گواهی می دهم که جز خدای یگانه خدایی نیست و شهادت می دهم که محمد(ص) فرستاده خداوند است و به آنچه از طرف خدا آورده است، اقرار می کنم. ابن ابی یعفور می گوید: پس ائمه را وصف کردم تا به حضرت امام باقر(ع) رسیدم و گفتم: در مورد شما هم آنچه را در مورد ائمه گذشته بیان کردم، معتقدم. سپس امام(ع) فرمود: تو را از این که اسم مرا در بین مردم به زبان بیاوری نهی می کنم. ابان می گوید: که ابن ابی یعفور گفت: همراه کلام اوّل خودم این را هم بیان کردم که اعتقاد این است که ایشان کسانی هستند که خداوند در قرآن در موردشان فرموده است: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم»، امام(ع) فرمودند: آیه دیگر را هم قرائت کن. گفتم: فدایت شوم کدام آیه را می گوید؟ حضرت فرمود: «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يقيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُم رَاكِعُونَ»؛ سرپرست شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز به پا داشته و در حال رکوع به فقیران زکات می دهند. این روایت، آیه شریفه مورد بحث را، مانند آیه و جوب اطاعت به تمامی ائمه معصومین(ع) تطبیق داده است، ولی معنای ولایت را بیان نکرده است.

احادیث سه گانه مطرح شده، همه ائمه معصومین(ع) را مصداق «الذین آمنوا» در آیه شریفه دانسته اند، اما اخباری هم وجود دارد که فقط بر خصوص امیرالمؤمنین(ع) دلالت دارد.^{۲۶}

گروه دوم روایات را که در تطبیق «الذین آمنوا» در آیه شریفه، بر جمیع ائمه معصومین(ع) و یا خصوص امیرالمؤمنین(ع) وارد شده ذکر می کنیم:

۲۶. کافی، باب فيه نطف و نطف من التنزيل في الولاية، ج ۱، ص ۴۲۷، ح ۷۷؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۴۷۹؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱۴۰؛ تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۸۳، ح ۱۶؛ تفسير البرهان، ج ۱، ص ۴۸۱، ح ۹.

۱. موثقة أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر (ع) - المروية في تفسير القمي - قال: بينما رسول الله (ص) جالس و عنده قوم من اليهود فيهم عبد الله بن سلام إذ نزلت عليه هذه الآية (إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) فخرج رسول الله (ص) إلى المسجد فاستقبله سائل، فقال: هل اتاك احد شيئاً؟ قال: نعم ذلك المصلّي، فجاء رسول الله (ص) فإذا هو علي (ع)؛^{۲۷}

ابی حمزه ثمالی از امام باقر (ع) نقل کرده است که فرمودند: رسول الله (ص) نشسته بودند و نزد ایشان قومی از یهود حاضر بودند که در میانشان عبدالله بن سلام بود، در این هنگام این آیه (ولی شما فقط خدا و رسولش و کسانی هستند که ایمان آوردند، آنان که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند) بر حضرت نازل شد. سپس رسول خدا (ص) خارج شده و به سوی مسجد حرکت کردند و در مسیر با سائلی برخورد کرده و از او پرسیدند: آیا کسی چیزی به تو داده است؟ گفت: بله، آن نمازگزار. سپس حضرت به آن سو رفتند و آن شخص علی (ع) بود.

این موثقه^{۲۸} در انطباق آیه مورد بحث، بر امیر المؤمنین (ع) صراحت دارد، اما در آن، تفسیری از معنای ولایت نیست.

۲. مرسله العیاشی عن المفضل (الفضیل خ. ل) عن ابي جعفر (ع) في قوله تعالى: «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»، قال: هم الإمامة^{۲۹}؛
مفضل از امام باقر (ع) نقل می کند که در مورد این سخن خداوند: «ولی شما خداوند و رسولش و آن کسانی هستند که ایمان آورده اند»، فرمودند: آنها ائمه هستند.

۲۷. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۸۰، ح ۷.

۲۸. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۰؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲۹. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱۴۲ و ۱۳۷؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۸۲ و ۴۸۳، ح ۱۸

تطبیق حدیث بر جمیع ائمه معصومین (ع) بسیار واضح است همانطور که عدم دلالت روایت، بر تفسیر ولایت نیز بسیار روشن است.

عیاشی مرسله دیگری از عمار بن یاسر در شأن نزول این آیه و تطبیق آن بر علی بن طالب (ع) نقل می کند.^{۳۰}

شیخ صدوق نیز روایت مسندی را که گرفتار ضعف در سند است در نزول این آیه در شأن امیر المؤمنین (ع) نقل کرده است که در آن نیز تفسیری از ولایت ارائه نشده است.^{۳۱}

شیخ طبرسی روایت مسندی را از ابوذر به نقل از عبایه بن ربیع و خبری را از ابن عباس نقل کرده است و همچنین روایتی از ابراهیم بن حکم بن ظهیر که در تمامی آنها، این آیه شریفه بر علی بن ابی طالب (ع) تطبیق داده شده است.^{۳۲}

در خبر ابی سعید الوراق از پدرش از امام صادق (ع) - که احتجاجات امیر المؤمنین (ع) را علیه ابوبکر آورده - چنین آمده است که حضرت فرمودند: حضرت علی (ع) خطاب به ابوبکر فرمود:

انشدك بالله الذي الولاية من الله مع ولاية رسول الله (ص) في آية زكاة الخاتم ام لك؟ قال: بل لك^{۳۳}؛

تورا به خدا قسم می دهم آیا ولایت از طرف خدا همراه ولایت رسول الله (ص) که در آیه زکات خاتم ذکر شده برای من است یا برای تو؟ گفت: البته برای توست.

تفسیر برهان دو خبر دیگر را در اثبات این تطبیق از احتجاج طبرسی و از کتاب المناقب از موفق بن احمد خوارزمی که از برادران اهل تسنن است، خبر ابن عباس را که در مجمع البیان آمده است و خبر دیگری هم از عیسی بن عبداللّه نقل کرده است که جملگی بر

۳۰. همان.

۳۱. الامالی، ص ۷۵؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۸۰، ح ۶.

۳۲. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۱۰ و ۲۱۱؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۸۱ و ۴۸۲، ح ۱۰ و ۱۲.

۳۳. الخصال، ص ۵۴۹، ابواب الاربعین و مافوقه، ح ۳۰.

تطبیق آیه شریفه بر علی(ع) دلالت دارند. ۳۴

در کتاب تفسیر برهان از شیخ ابن شهر آشوب، اسامی بیش از سی تن از راویان نقل شده که همگی روایت کرده اند که آیه شریفه در زمانی که امیرالمؤمنین(ع) انگشتر خود را در رکوع صدقه داد، نازل شده است. ۳۵

این روایات، فقط تعدادی از اخباری بود که در تفسیر آیه ولایت وارد شده و بیان می کند که مراد از این سخن خداوند، تنها ائمه معصومین(ع) می باشد، همانطور که تعدادی از آنها دارای سند معتبر است. بلکه این روایات از حد استفاضه فراتر است و هیچ شکی در تمامیت دلالت آیه شریفه به کمک اخبار معتبر، بر مطلوب ما باقی نمی ماند. بسیار واضح است که مفاد آیه شریفه، ولایت را به صورت ابتدایی و از طرف خداوند متعال برای رسول خدا(ص) و ائمه معصومین(ع)، جعل کرده است و از مسئله امضاء آنچه را مردم اختیار کرده اند، اثری یافت نمی شود. همچنین مفاد آیه مبارکه، ابراز ولایت خداوند و معصومین(ع) بر امت اسلامی است و ضمیر خطاب در آیه نیز بر همین ظهور دارد و معنای مذکور با مالکیت و ولایت خداوند بر همه اشخاص و اشیا، از جمله امت اسلامی و حضرات معصومین(ع) هیچ منافاتی ندارد.

آیه دوم:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۳۶

ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و صاحبان امرتان را اطاعت کنید و اگر در موردی، کارتان به نزاع و گفتگو کشید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید در آن به حکم خدا و رسول باز گردید. این کار برای شما از همه چیز بهتر و عاقبتش نیکوتر است.

۳۴. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۸۳ و ۴۸۴، ح ۱۹ و ۲۲.

۳۵. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۴۸۴ و ۴۸۵.

۳۶. نساء، آیه ۵۹.

مورد استتلال، ابتدای آیه مبارکه است که خداوند متعال، مؤمنین را به اطاعت از خود و رسول و صاحبان امر فرمان می دهد و واضح است که اطاعت از خداوند همان امتثال احکام الهی است و اطاعت رسول و صاحبان امر، در امتثال اوامر آنها می باشد. اوامر ایشان در یک نظر ابتدایی به دو دسته قابل تقسیم است:

قسم اول: اوامری که در حقیقت، همان احکام خداوند متعال است، ولی از آن جهت که ایشان بیان کنندگان احکام الهی می باشند، بر زبان آنان جاری شده است و از این جهت می توان اوامر و نواهی الهی را به ایشان نسبت داد.

قسم دوم: اوامری که مبنای آن، تشخیص خود ایشان است؛ مانند اوامر و نواهی که به حوایج شخصی آنها و یا اشخاص و موارد دیگر مربوط است. همچنین اوامر مربوط به حسن اداره جامعه خود و یا سایر بلاد اسلامی، یا اوامر مربوط به قیام مسلمانان برای دفاع از خود و جهاد علیه باطل و امثال این موارد.

شمول آیه شریفه نسبت به قسم اول دارای اشکال است؛ زیرا اوامر آن قسم در حقیقت اوامر الهی است و اسناد آن به رسول و اولی الامر به صورت مجازی می باشد که فقط با وجود قرینه امکان پذیر است و در آیه هم قرینه ای یافت نمی شود، خصوصاً با وجود قسم دوم، یعنی اوامری که منشأ صدورش خود ایشان هستند و اطاعت از آن اوامر به صورت حقیقی و روشن، اطاعت از رسول و صاحبان امر است.

پس ظاهر آیه و متیقن از آن، اطاعت از ایشان در اوامر قسم دوم است، اگر چه اوامر آنها در این قسم نیز به دو بخش تقسیم می شود که یک گروه، مرتبط به مصالح شخصی ایشان و یا برخی افراد است و گروه دیگر در جهت رعایت حال مصالح جامعه و امت اسلامی و حفظ اسلام و کشور اسلامی صادر شده است. البته کلام ما در شمول آیه شریفه نسبت به قسم دوم، از آن جهت است که وجوب تبعیت از اوامر رسول و اولی الامر، دلیل بر ثبوت ولایت به معنای حق تکفل امور امت اسلامی برای ایشان می باشد و این معنی مساوی با نصب ایشان از جانب خداوند متعال برای تکفل امور امت مسلمان است.

اطلاق امر به اطاعت از رسول و اولی الامر در آیه مبارکه، دلیل واضحی بر ثبوت حق

ولایت برای ایشان به معنای عهده دار شدن اداره امت اسلامی می باشد. مراد از «رسول» روشن است، اما «أولی الأمر» که در آیه ذکر شده در اشخاص خاصی ظهور ندارد و برای روشن شدن مراد از آن چاره ای جز مراجعه به ادله معتبر نیست. البته در ابتدا، باید به این نکته اشاره شود که بعید نیست ظاهر از کلمه «امر»، امر مؤمنین مخاطب آیه شریفه است و روشن است، امری که منسوب به جماعت مؤمنین باشد، همان امور متعلق به بلاد و مملکت آنها و تمامی آنچه مرتبط به اداره امور ایشان است، می باشد. به عبارت دیگر، همان امر تصدّی مطلق است که به دست مدیر امور کشور و امت اسلامی می باشد. پس ادعای انصراف کلمه «أولی الأمر» به اولیای امور کشور اسلامی، بعید نیست. به همین جهت، بعید نیست که گفته شود اوامری که وجوب اطاعت از آنها در آیه شریفه صادر شده است، اوامری است که از ناحیه ولایت ایشان بر امت اسلامی و اداره امر آنها می باشد و شامل اوامر شخصی مربوط به مصلحت اولی الامر یا مصلحت برخی از مؤمنین نیست. پیرامون تعیین صاحبان امر هیچ اشاره ای در آیه وجود ندارد و باید برای تشخیص مصادیق آن به دلیل معتبر مراجعه کنیم؛ زیرا رجوع به روایات که در میانشان روایات معتبر هم وجود دارد، مراد از اولی الامر را روشن خواهد کرد و در ضمن بسیاری از روایات، صحت استظهار ما نسبت به آیه شریفه را تأیید خواهند کرد که مقصود از «امر» همان اداره امت و کشور اسلامی است.

۱. روایت صحیح ابو بصیر در اصول کافی که با سندهای متعدد نقل شده است:

ابو بصیر می گوید: از امام صادق(ع) در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» پرسیدم، فرمود: در باره علی بن ابی طالب و حسن و حسین(ع) نازل شده است. گفتم: مردم می گویند: چرا خداوند نام علی و خاندانش را در کتاب خود نیاورده است؟ فرمود: در پاسخ آنها بگویند: بر پیغمبر(ص) آیه نماز نازل شد و خدا در آن سه رکعت یا چهار رکعت را نام نبرد تا این که رسول خدا(ص) آن را شرح و تفسیر کرد و آیه زکات نازل شد و خدا تعیین نکرد باید از چهل درهم، یک درهم زکات داده شود تا این که رسول خدا(ص) آن را تفسیر کرد و آیه حج نازل شد و به مردم نفرمود که هفت دور طواف

کنید تا آنکه رسول خدا(ص) آن را برای مردم توضیح داد و آیه «اطیعوا اللَّهَ و اطیعوا الرسول و أولی الامر منکم» در باره علی و حسن و حسین(ع) نازل شد و رسول خدا(ص)، در باره علی(ع) فرمود: «هر که من مولا و آقای او هستم علی مولای اوست» و فرمود: «من به شما در باره کتاب خدا و خاندانم وصیت می کنم؛ زیرا من از خداوند عزّ و جلّ خواسته ام که میان آنها جدایی نیفکند تا آنها را بر سر حوض به من برساند، پس خدا درخواست مرا اجابت کرد» و فرمود: «چیزی به آنها نیاموزید که آنها عالم تر از شما هستند» و فرمود: «خاندان من هرگز شما را از مسیر هدایت بیرون نمی کنند و هرگز شما را به باب گمراهی وارد نخواهند کرد».

پس اگر پیغمبر ساکت می نشست و بیان نمی کرد که اهل بیت او کیستند، آل فلان و آل فلان ادّعی آن را می کردند؛ ولی خداوند پیغمبرش را تصدیق کرد و در قرآن کریم فرمود: «همانا خدا می خواهد پلیدی را از شما خاندان اهل بیت بزدايد و شما را پاك گرداند». علی و حسن و حسین و فاطمه(ع) بودند که پیغمبر(ص) در خانه امّ سلمه آنها را زیر عبا گرد آورد و فرمود: «بار خدایا هر پیغمبری خاندان و کسان گرانقدری دارد و اینها خاندان و کسان ارزشمند من هستند، امّ سلمه گفت: آیا من از خاندان تو نیستم؟ فرمود: تو به سوی خوبی رهسپاری ولی اینان خاندان و کسان گرانقدر من می باشند».

هنگامی که رسول خدا(ص) وفات کرد، علی(ع) سزاوارتر از همه مردم، برای پیشوایی و رهبری بر آنان بود و این به سبب پیام های فراوانی بود که رسول خدا(ص) از جانب خداوند در مورد او آورده بود و او را برای مردم سرفراز کرد و دست او را در دست خود نهاد. سپس زمانی که علی(ع) درگذشت، نمی توانست محمد بن علی یا عباس بن علی یا یکی از پسرانش را وارد امر امامت کند و این کار را هم نکرد؛ زیرا در این صورت حسن و حسین(ع) می گفتند: خداوند در باره ما حکم نازل کرده، چنانچه در باره تو نازل کرده است و به اطاعت ما دستور داده، چنانچه به اطاعت تو دستور داده است و رسول خدا(ص) در باره ما پیام خداوند را

ابلاغ نمود همان گونه که در باره تو چنین کرد و پلیدی را از ما برده است، چنانچه از تو برده است. هنگامی که علی(ع) درگذشت، حسن به سبب بزرگتر بودن، سزاوارتر به امامت بود و چون او وفات می کرد، نمی توانست از اولاد خود کسی را وارد امر امامت کند و به آن هم اقدام نکرد و خداوند عزّوجلّ می فرماید: «خویشاوندان، بعضی بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدمند» و اگر آن را برای اولادش مقرر می کرد، امام حسین(ع) می گفت: خدا به اطاعت من فرمان داده، چنانچه به اطاعت تو و پدرت فرمان داده است و رسول خدا(ص) در باره من ابلاغ کرده همانطور که در باره تو و پدرت چنین کرده است و خدا پلیدی را از من برده است چنانچه از تو و پدرت برده است. هنگامی که امامت به حسین(ع) رسید، هیچ کدام از خاندان و خویشان نمی توانستند علیه او ادعایی کنند مانند آنچه که او می توانست نسبت به پدر و برادرش ادعا کند. اگر می خواستند امر امامت را از او بگیرند و به دیگری منتقل کنند و هرگز این کار را نکردند. و چون خلافت به حسین(ع) رسید تاویل این آیه محقق شد که: «خویشاوندان، بعضی بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدمند» و امامت پس از حسین(ع) به علی بن الحسین(ع) رسید و بعد از او به محمد بن علی(ع) رسید. سپس امام(ع) فرمود: مقصود از رجس و پلیدی، شک است و به خدا قسم، ما هرگز در پروردگار خود شک نکردیم.^{۳۷}

عیاشی این حدیث را با دو متن به صورت مرسل نقل کرده است که بین آن دو اختلافی در مضمون مشاهده نمی شود و هر دو حدیث در تفسیر برهان از عیاشی نقل شده است. همانگونه که مشاهده می شود، این صحیحه، علی(ع) و حسین(ع) را مصداق آیه قرار داده و گفته است که این مقام عالی اولویت ایشان بر همه مردم به خود مردم است و این عبارت دیگری است از تعهد نسبت به امر امت و تکفّل اداره امور کشور اسلامی. همچنین روایت تصریح کرده است که اصل این مقام، در زمان حیات رسول الله(ص) برای ایشان بوده است و بعد از درگذشت رسول خدا(ص) به علی(ع) و بعد از او به حسن بن علی(ع) و سپس به

۳۷. الکافی، باب ما نصّ الله عزّوجلّ ورسوله علی الائمة(ع)، ج ۱، ص ۲۸۶-۲۸۸، ح ۱.

حسین بن علی (ع) و بعد به علی بن الحسین (ع) و بعد به محمد بن علی [باقر] (ع) رسیده است و سمت و جایگاه همگی مانند سمت و جایگاه رسول الله بوده و از این نظر یکسان هستند و از ناحیه خداوند متعال و به جعل ابتدایی پروردگار، اولیای امر امت اسلامی بوده اند و این مقام الهی بعد از حسین (ع) برای فرزند ایشان ثابت شد و همینطور از فرزندش به فرزند دیگر منتقل شد و تاویل آیه «و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب اللّٰه» در مورد ایشان جاری شد، پس این صحیحیه بر ثبوت این منصب الهی برای هریک از ائمه اثنی عشر (صلوات اللّٰه علیهم اجمعین) در زمان خودش، دلالت می کند.

به طور کلی آنچه از صحیحیه به دست می آید آن است که اگر چه رسول خدا (ص) و علی و حسن و حسین (ع) مورد نزول آیه شریفه هستند، ولی مراد جدّی از صاحبان امر، تمامی ائمه معصومین (ع) می باشند.

۲. روایت صحیح عیسی بن سری در اصول کافی که با دو سند نقل شده است :

عیسی بن سری می گوید به امام صادق (ع) گفتم : مرا از ارکان اسلام آگاه کنید، همانهایی که برای هیچ کس شایسته نیست تا از شناخت بخشی از آنها کوتاهی کند. آنچه که هرکس در شناخت چیزی از آن کوتاهی کند، دینش تباه گردد و خداوند عملی را از او نپذیرد و هرکس آنها را بداند و عمل کند، دینش شایسته گردد و عملش پذیرفته شود و در زندگی اش به جهت ندانستن امور دیگر، کار بر او تنگ و مشکل نشود.

در پاسخ فرمود: شهادت به یگانگی خداوند عزّوجلّ و ایمان به رسالت محمد (ص) و اقرار به این که هر چه از جانب خدا آورده، حق بوده است و بر عهده داشتن حقی در اموال که زکات می باشد و قبول ولایتی که خدا به آن فرمان داده است؛ یعنی ولایت آل محمد (ص). راوی می گوید: به حضرت گفتم: آیا در ولایت شرط مخصوص و فضیلتی است که به سبب آن، شخص شناخته می شود؟ فرمود: آری، خداوند عزّوجلّ می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند و رسول و صاحبان امرتان اطاعت کنید». رسول خدا (ص)

فرموده است: «هرکس بمیرد و امام خود را نشناخته باشد، به مردن جاهلیت مرده است». صاحب ولایت در ابتدا رسول خدا (ص) بود و سپس علی (ع) ولی دیگران در برابر او، معاویه را قراردادند. سپس حسن (ع) بود و بعد از او حسین بود و دیگران گفتند: یزید بن معاویه و حسین بن علی (ع) برابرند ولی هیچ برابری میان آندو (علی (ع) و معاویه) و آندو (حسین (ع) و یزید) نبود. سپس امام سکوت کردند و بعد از مدتی فرمودند: آیا توضیح بیشتری بدهم؟ حکم اعرور گفت: بله، فدایت شوم. فرمود: سپس علی بن الحسین (ع) بود و پس از او محمد بن علی (ابوجعفر) (ع) بود و شیعیان پیش از ابوجعفر (ع)، مناسک حج و حلال و حرام خود را نمی دانستند تا این که او راه حقیقت را برای آنان گشود و مناسک حج و حلال و حرامشان را بیان کرد و علم آنها در حدی بود که مردم به ایشان نیاز داشتند بعد از آنکه آنها به مردم نیازی نداشتند و امروز هم اینگونه است و زمین بدون امام نمی ماند و هرکس بمیرد و امام خود را نشناسد به مردن جاهلیت مرده است و تو در آن وقتی که جانث به اینجا برسد - با دست به گلوش اشاره کرد - و از دنیا جدا شوی از همه اوقات به آنچه از معرفت امام خویش داری، محتاج تر هستی تا در آن هنگام بگویی: من بر مذهب شایسته ای بودم.^{۳۸}

کافی همین روایت را به گونه مختصر و با سند صحیح دیگری نقل کرده است، ولی این اختصار هیچ ضرری به مطلوب نمی رساند.^{۳۹} همچنین عیاشی روایت مرسل را از یحیی بن سری^{۴۰} نقل کرده که بسیار شبیه به روایت مختصر کافی می باشد و شاید یحیی بن سری در سند آن تصحیف عیسی بن سری باشد و تفسیر برهان آن را^{۴۱} از عیاشی نقل کرده است. البته در حدیث عیاشی آیه مورد بحث، ذکر نشده است.

در این روایت نیز «أولي الأمر» به ائمه معصومین (ع) تفسیر شده و به اسامی ایشان تا

۳۸. الکافی، باب دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۱-۱۹ ح ۶ و ۹.

۳۹. همان.

۴۰. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۵۲، ح ۱۷۵.

۴۱. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۸۵ و ۳۸۶، ح ۲۵ و ۱۰.

امام پنجم (ع) تصریح گردیده است. این سخن امام (ع) که فرمود: «زمین باقی نمی ماند، مگر به وجود امام و هرکس بمیرد در حالی که امام خود را نشناخته به مرگ جاهلیت مرده است»، دلیل بر انطباق «أولی الأمر» بر سایر ائمه (ع) نیز می باشد، بلکه سخن امام (ع) که فرمود: «و تو در آن وقتی که جانت به گلویت برسد از همه اوقات به معرفت امام محتاج تر هستی»، صراحت در تطبیق «أولی الأمر» بر حضرت امام صادق (ع) دارد. مخاطب کلام امام (ع)، به امامت حضرت معتقد بوده، همانطور که به امامت ائمه سابق نیز اعتقاد داشته است و این قرینه دیگری بر شمول «أولی الأمر» نسبت به سایر ائمه (ع) می باشد.

۳. روایت صحیح ابو بصیر در کتاب تفسیر برهان به نقل از شیخ صدوق:

عن ابي جعفر (ع) في قول الله عز وجل: (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول واولى الامر منكم)
 قال: الائمة من ولد علي و فاطمة صلوات الله عليهما إلى ان تقوم الساعة^{۴۲}؛

ابو بصیر از امام باقر (ع) روایت کرده که در مورد این سخن خداوند عز وجل: «از خداوند و رسول و صاحبان امرتان اطاعت کنید»، ایشان فرمود: آنان ائمه (ع) از فرزندان علی و فاطمه (علیها السلام) هستند تا زمانی که روز قیامت برپا شود.

روایات فراوان دیگری در منابع روایی دیده می شود که در آنها «أولی الأمر» در آیه شریفه بر ائمه معصومین (ع) تطبیق داده شده است. برخی از آنها عبارتند از دو روایت از برید عجللی از امام باقر (ع) که کلینی آنها را با سند معتبر^{۴۳} و عیاشی به گونه مرسل^{۴۴} نقل کرده اند. همچنین روایت معتبر ابی مسروق از امام صادق (ع) در کافی^{۴۵} و روایت شیخ صدوق از جابر بن عبداللّه از رسول خدا (ص) که سند آن ضعیف است^{۴۶} و روایت سلیم

۴۲. همان.

۴۳. الکافی، باب ان الائمة (ع) ولاة الأمر، ج ۱، ص ۲۰۵، ح ۱؛ الکافی، باب ان الإمام يعرف الإمام الذي يكون من بعده، ج ۱، ص ۲۷۶، ح ۱.

۴۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۷ و ۲۴۶، ح ۱۵۳ و ۱۵۴؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۱۶.

۴۵. الکافی، باب المباحلة، ج ۲، ص ۵۱۳ و ۵۱۴، ح ۱.

۴۶. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۸۱، ح ۱؛ رواه الصدوق في كمال الدين، باب ۳۲، ص ۲۵۳، ح ۳ و للحديث ذیل فيه.

بن قیس از امیرالمؤمنین (ع) که به جهت وجود ابان بن ابی عیّاش و برخی دیگر ضعیف می باشد^{۴۷} و خبر هشام بن حسان از امام حسن مجتبی (ع) که در تفسیر برهان به نقل از امالی شیخ طوسی و شیخ مفید نقل شده است و به سبب وجود رجال مجهول در سند آن، ضعیف شمرده می شود^{۴۸} و نیز روایت دیگری از سلیم بن قیس در تفسیر برهان به نقل از تفسیر نعمانی^{۴۹} که عیاشی نیز آن را مرسل نقل کرده است.^{۵۰} و همچون روایت پیشین سلیم به سبب وجود ابان بن ابی عیّاش و دیگران در سند آن، ضعیف است. همچنین روایت مرسل جابر جعفی از امام باقر (ع) که عیاشی آن را نقل کرده است^{۵۱} و خبر اعمش از امام صادق (ع) که شیخ صدوق آن را در خصال آورده^{۵۲} است. در این روایت، امام به «القائم بأمور المسلمین» توصیف شده است که صراحت در حقّ تصدی و تکفّل امور امت اسلامی دارد، ولی سند روایت به علّت وجود رجال مجهول، ضعیف است.

این روایات، بخشی از اخباری است که در تطبیق «أولی الأمر» بر ائمه معصومین (ع) وارد شده است و با تتبع، به روایات بیشتری می توان دست یافت. دلالت آیه شریفه بر این که حقّ اداره امر است و کشور اسلامی از طرف خداوند متعال برای ائمه معصومین اعطاء شده است، بسیار واضح و آشکار می باشد.

آیه سوم:

النبيّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم و أزواجه أمهاتهم و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله من المؤمنين و المهاجرين إلا أن تفعلوا إلى أوليائكم معروفاً
 كان ذلك في الكتاب مسطوراً^{۵۳}؛

۴۷. الكافي، ج ۲، باب ما أدنى به العبد مؤمناً أو كافراً أو ضالاً، ص ۴۱۴، ح ۱.

۴۸. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۱۴.

۴۹. همان، ح ۱۳.

۵۰. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۵۳ و ۲۴۹، ح ۱۷۷ و ۱۶۸؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۸۶ و ۳۸۴،

ح ۲۷ و ۱۸.

۵۱. همان.

۵۲. الخصال، صدوق، باب أن العلماء و الأئمة بعد النبي اثنا عشر، ص ۴۷۸ و ۴۷۹، ح ۴۶.

۵۳. احزاب، آیه ۶.

پیغمبر اولی و سزاوارتر از مؤمنان به خود آنهاست و زنان پیغمبر مادران مؤمنان هستند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر آنکه به نیکی و احسان برای دوستان خود از مهاجر و انصار وصیتی کنید که این در کتاب حق نوشته شده است.

جمله اول از آیه شریفه دلالت دارد که نبی (ص) از تمامی مؤمنین به خودشان سزاوارتر است و ظاهر آیه آن است که در آنچه مؤمنین بر خودشان ولایت دارند، نبی خدا در آن، به اولویت ولایت دارد و هنگامی که ما به اموری که در اختیار مؤمنین و تحت ولایتشان قرار دارد، نظر می‌کنیم خواهیم دید که ایشان نسبت به تمامی آنچه متعلق به خودشان است - مگر مواردی که خداوند متعال از آنها نهی کرده است - ولایت دارند و اگر امری مرتبط به جمعی از مؤمنین باشد، بدون شک این امر هم در زمان توافق تمامی افراد بر آن، تحت ولایتشان قرار خواهد گرفت، پس به مقتضای اطلاق آیه شریفه، رسول خدا (ص) در همه این امور از جمیع مؤمنین نسبت به خودشان سزاوارتر خواهد بود.

اگر در اموری که مربوط به جمعی از مؤمنان است تمامی افراد در یک جهت به توافق برسند، تحت ولایتشان قرار خواهد گرفت؛ مثلاً اگر گروهی از مؤمنین دشمنی دارند و همگی نسبت به دفع دشمن توافق کنند، این امر تحت ولایتشان قرار دارد یا اگر مصلحت دیدند که در امور اقتصادی با مردم شهرها و کشورهای دیگر ارتباط برقرار کنند، این نیز تحت ولایت مؤمنین است. همچنین اگر مؤمنان بر تعیین شخصی برای اداره امور کشورشان به توافق برسند، این حق نیز برای آنها ثابت خواهد بود و تحت ولایتشان است.

نتیجه آنکه اگر چه مؤمنین در تمامی امور متعلق به خودشان ولایت دارند، اما این ولایت با همه گستردگی، به گونه اولویت برای رسول خدا (ص) ثابت است و این ولایت وسیع اگر برای نبی، یا هر کس دیگری ثابت باشد بدون شک او متکفل امور مؤمنین - و هر آنچه متعلق به ایشان است - می‌باشد که این شامل امور اشخاص و جوامع کوچک و بزرگ و امور مربوط به شهر و کشور اسلامی و هر آنچه که متعلق به توسعه هدف عالی اسلام از طریق جهاد برای دعوت مردم به اسلام و رفع موانع گرایش مردم به دین، خواهد بود. پس

دلالت آیه شریفه بر ثبوت منصب و جایگاه ولایت به معنای تکفل امور مؤمنین و مسلمین و کشور اسلامی برای شخص پیامبر (ص) واضح است و همانطور که روشن است این ولایت از طرف خداوند متعال به ایشان اعطا شده است و شبهه هیچ گونه دخالتی از طرف مردم و امضای آنچه مردم بر آن بنا گذاشته اند، وجود ندارد.

ظاهر جمله سوم از آیه که می فرماید: «خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران و آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر آنکه به نیکی و احسان برای دوستان خود از مهاجر و انصار وصیتی کنید که این در کتاب حق نوشته شده است»، آن است که اولویت ذکر شده در این جمله مربوط به امور مالی و مسئله ارث می باشد ولی استثنای آخر جمله، شاهدی است بر این که با خواست مؤمنین می توان از این اولویت خارج شد و هرگاه ایشان اراده کنند به اولیای خود مالی را ببخشند، این اولویت باطل می شود و مال به اولیایی که آنها اراده کرده اند، تعلق خواهد گرفت. پس اگر مؤمنین، مالی از اموال متعلق به خود را به اولیای خود اختصاص دهند، اولویت مذکور نسبت به آن مال، معتبر نخواهد بود و آن مال به اولیای مورد نظر اعطا خواهد شد. لازمه پیام این بخش از آیه آن است که اولویت مذکور در بخش دوم آیه که همان اولویت ارحام نسبت به اجانب، در تعلق اموال نزدیکان به آنهاست، در مواردی مثل وصیت برای اجنبی، استثنا شود.

پس مصداق اولویت در جمله اول با مصداق اولویت در جمله سوم متفاوت است و آیه گویای آن است که ولایتی برای اولی الأرحام نسبت به نزدیکانش وجود ندارد و آنان اولی از مؤمنین اجنبی نیستند. البته مانعی ندارد که از جمله سوم معنایی از باب تاویل - نه استظهار لفظی - اراده شده باشد که این در آیات دیگر نیز وجود دارد.

این ها توضیحات مختصری بود پیرامون آیه شریفه و بعد از این، روایات وارد شده در رابطه با آیه را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

تمامی روایات فراوانی که در مورد آیه شریفه وارد شده - غیر از یکی از آنها - فقط متعرض جمله سوم آیه شده و حکم کرده اند که آنچه از این جمله اراده شده است، ولایت امر ائمه معصومین (ع) از فرزندان حسین (ع) است و حتی سه روایت تصریح کرده اند که این

معنی، تاویل آیه مبارکه می باشد. ما همه روایات را ذکر خواهیم کرد، البته روایات متعدد و معتبر دیگری، جمله مذکور را به ارث اولی الارحام از یکدیگر تفسیر کرده اند و این که با وجود ارحام، نوبت به اجانب نمی رسد و گفتیم که این معنی، ظاهر آیه است و این ظهور- که در آیات دیگری از قرآن هم مشاهده می شود- با این که آیه به امامت و حکومت بر مؤمنین از باب تاویل، معنا شود، هیچ منافاتی ندارد.

اخبار وارد شده در این زمینه، بسیار است، از جمله:

۱. ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی با سند صحیح از عبدالله بن مسکان نقل می کند:

عن عبدالرحیم بن روح القصیر عن ابي جعفر (ع) في قول الله عز وجل: (النبیّ اولیّی بالمؤمنین من انفسهم و أزواجه أمهاتهم و أولوا الارحام بعضهم اولیّی ببعض فی کتاب اللّٰه) فی من نزلت؟ فقال (ع): نزلت فی الإمرة، ان هذه الآیه جرت فی ولدالحسین (ع) من بعده فنحن اولیّی بالامر و برسول اللّٰه (ص) من المؤمنین و المهاجرین و الانصار، قلت: فولد جعفر لهم فیها نصیب؟ قال: لا، قلت: فلولد العباس فیها نصیب؟ فقال: لا، فعددت علیه بطون بني عبدالمطلب، کلّ ذلك يقول: لا، قال: و نسیت و ولدالحسن (ع) فدخلت بعد ذلك علیه، فقلت له: هل لولدالحسن (ع) فیها نصیب؟ فقال: لا، واللّٰه یا عبدالرحیم ما لمحمّدي فیها نصیب غیرنا^{۵۴}؛

عبدالرحیم بن روح قصیر از امام باقر (ع) پرسید که سخن خداوند عزّ و جلّ که فرمود: «پیغمبر اولی و سزاوارتر از مؤمنان به خود آنهاست و زنان پیغمبر مادران مؤمنان می باشند و خویشاوندان بعضی بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدمند»، در باره چه کسی نازل شده است؟ فرمود: در باره امارت و حاکمیت نازل شده است و این آیه در مورد اولاد حسین (ع) جاری شده و ما سزاوارتر به امارت و به رسول خدا از سایر مؤمنین و مهاجرین و انصار هستیم. گفتم: اولاد جعفر در امامت بهره ای دارند؟ فرمود: نه. گفتم: اولاد عباس در آن نصیبی دارند؟ فرمود: نه. من همه

۵۴. الکافی، باب ما نصّ اللّٰه عزّ و جلّ و رسوله علی الائمة، ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۲؛ تفسیر البرهان،

طوایف خاندان عبدالمطلب را برای آن حضرت برشمردم، در باره همه فرمود: نه. اما اولاد حسن(ع) را از یاد بردم و بعد از آن خدمتش رسیدم و به امام گفتم: آیا برای اولاد حسن(ع) در امامت بهره ای است؟ فرمود: نه. به خدا، ای عبدالرحیم، برای هیچ فرد محمدی در امارت بهره ای نیست، مگر برای ما.

صدوق این روایت را با سند صحیح از عبدالله بن مسکان از عبدالرحیم، نقل کرده است^{۵۵}؛ دلالت حدیث بر مطلوب، روشن و آشکار است و تصریح شده که آیه شریفه در امر حکومت و امارت بر مؤمنین نازل شده است که همان تکفل امور ایشان و کشور اسلامی می باشد. از طرفی وقوع این جمله اخیر در آیه بعد از خبر از اولویت پیامبر(ص) بر مؤمنان نسبت به خودشان، قرینه کافی است بر این که مراد از این جمله، ولایت امر مؤمنین و تکفل امور سرزمین اسلامی است.

اما در مورد سند حدیث باید گفت: اگر چه در کلمات اهل رجال به وثاقت عبدالرحیم بن روح، تصریح نشده است ولی از کسانی است که صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه از او روایت نقل می کند و بعید نیست که کلام صدوق در اوّل این کتاب بر این دلالت کند که از نظر او روایتی که در اوّل احادیث واقع شده اند و از معصوم نقل می کنند، همگی ثقه می باشند. اضافه بر این که عبدالله بن مسکان که ثقه، عادل و از اصحاب اجماع است در این روایت، از او نقل حدیث می کند.

۲. کلینی با سند صحیح از حسین بن ثویر بن ابی فاخته روایت می کند:

عن ابي عبدالله(ع)، قال: لا تعود الإمامة في اخوين بعد الحسن والحسين(ع) ابدأ، إنما جرت من علي بن الحسين كما قال الله تبارك وتعالى: (وأولوا الارحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله) فلا تكون بعد علي بن الحسين إلا في الاعقاب و اعقاب الاعقاب^{۵۶}؛

امام صادق(ع) فرمود: امامت بعد از حسن و حسین هرگز از برادر به برادر نرسید

۵۵. علل الشرایع، باب العلة من أجلها صارت الإمامة في ولد الحسين(ع)، ص ۲۰۶، ح ۴.

۵۶. الكافي، باب ثبات الإمامة في الاعقاب، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۱؛ تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۲۹۲.

و فقط از علی بن الحسین (ع) جاری گشت همانگونه که خداوند فرمود:
 «خویشاوندان، بعضی بر بعض دیگر در کتاب خدا مقدمند» و بعد از علی بن
 الحسین، امامتی نبوده است مگر پشت به پشت (یعنی از پدر به پسر).

صدوق این روایت را با سندی صحیح در کتاب «کمال الدین» نقل کرده است^{۵۷} و
 دلالت حدیث بر مطلوب، کامل و سندش نیز صحیح است.

روایات دیگری در منابع روایی یافت می شود که در آنها آیه مذکور به امامت ائمه (علیهم
 السلام) تفسیر و تأویل شده است؛ از جمله روایت صحیح ابو بصیر از امام صادق (ع) که
 پیش از این به عنوان اوکین روایت ذیل آیه دوم ذکر شد. همچنین روایت دیگری از ابو بصیر از
 امام باقر (ع)^{۵۸}؛ که سندش به سبب وجود صباح ازرق که توثیقی در مورد او وارد نشده
 است، ضعیف است و روایت عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق (ع)^{۵۹} که به سند آن به سبب
 طعن در عبدالرحمن ضعیف است و روایت عبدالاعلی بن اعین از امام صادق (ع)^{۶۰} که رجال
 سند آن تا عبدالاعلی از ثقات هستند و در خصوص وی توثیقی وارد نشده است و روایت
 شیخ صدوق از ابو حمزه ثمالی از امام سجاده (ع)^{۶۱} که در سندش محمد بن محمد بن عصام
 کلینی وجود دارد که تصریح به وثاقت او نشده است، هر چند وی از مشایخ صدوق است و
 صدوق با جمله «رضی الله عنه» او را دعا کرده است، البته علاوه بر او، اسماعیل بن علی
 قزوینی نیز در سند این روایت توثیقی ندارد. نیز روایت تفسیر برهان از شیخ صدوق از

۵۷. کمال الدین، باب ما روی أن الامامة لا تجتمع في اخوين بعد الحسن و الحسين (ع)، ص ۴۱۴،

ح ۱.

۵۸. الکافی، باب ما نصّ الله و رسوله علی الائمة، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۷؛ تفسیر البرهان، ج ۳،

ص ۲۹۳.

۵۹. علل الشرایع، باب العلة التي من أجلها صارت الإمامة في ولد الحسين (ع)، ج ۲، ص ۲۰۵؛ تفسیر

البرهان، ج ۳، ص ۳۱۰.

۶۰. علل الشرائع، باب العلة التي من أجلها صارت الإمامة في ولد الحسين (ع)، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۵؛

تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۲۹۳، ح ۱۳.

۶۱. کمال الدین، ص ۳۲۳، ح ۸؛ تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۲۹۳، ح ۱۴.

اسماعیل بن عبداللّه از امام حسین(ع)^{۶۲} که ما آن را در آثار صدوق نیافتیم و مجلسی آن را از کفایة الاثر نقل کرده است. سند این روایت نیز به جهت وجود رجال مطعون، مجهول و مهمل، ضعیف است و نیز روایت تفسیر برهان از محمد بن عباس از عبدالرحمن بن روح قصیر از امام صادق(ع)^{۶۳} که به نظر می‌رسد مراد از محمد بن عباس، ابن ماهیار معروف به ابن حجّام است که از ثقات و اجلاء است و شاید مراد از عبدالرحمن بن روح، همان عبدالرحمن قصیر ثقه باشد و در غیر این صورت، نامی از او در کتب رجال نیامده است. در این روایت نیز همچون برخی از روایات گذشته به صراحت آمده است که «نزلت فی الإمرة»، یعنی آیه شریفه در باره امارت و خلافت نازل شده است. از جمله روایات پیرامون آیه شریفه، روایت تفسیر برهان از محمد بن عباس از محمد بن زید از امام باقر(ع) است^{۶۴} که سند آن به علّت وجود برخی رجال مشترك و مجهول، ضعیف است و آخرین روایت، خبری است که در تفسیر برهان از تفسیر قمی به گونه مرسل نقل شده است.^{۶۵}

این روایات، تعدادی از احادیث فراوانی است که در تفسیر و تأویل آیه شریفه به امارت و حکومت ائمه معصومین(ع) وارد شده است و اگر در بعضی موارد فقط به امیرالمؤمنین(ع) اختصاص یافته برای ذکر مصداق می‌باشد. آنچه از مجموعه روایات به دست می‌آید آن است که مراد از جمله سوم در آیه، مسئله امارت و ولایت ائمه معصومین(ع) و اولویت ایشان نسبت به مؤمنین از خودشان است، همان گونه که برای رسول خدا(ص) نیز ثابت می‌باشد.

البته برای شخص متتبع مجال بیشتری برای تحقیق خواهد بود و همانطور که دیدیم بعضی از روایات، دارای سند معتبر و گروه دیگری نیز از سند معتبری برخوردار نبودند، ولی کثرت و بلکه فزونی آن از حدّ استفاضه، باعث اطمینان به صدور مفاد روایات می‌گردد، پس حاصل کلام این که روایات، دلیل معتبری بر دلالت آیه بر مطلوب ما در مورد رسول خدا(ص) و ائمه معصومین(ع) می‌باشند.

۶۲. تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۲۹۳، ح ۱۵ و لم نجده فی کتاب الصدوق و أخرجه البحار، ج ۳۶، ص ۳۴۳، ح ۲۰۹، به نقل از کفایة الاثر، محمد بن علی الخزاز القمی.

۶۳. تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۲۹۳، ح ۱۶.

۶۴. تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۲۹۴، ح ۱۸ و ۲۰.

۶۵. همان.